

انسان شناسی مدرن و پست مدرن؛ نگرش‌ها و آسیب‌های انسان شناسی مدرن

تعاریف نادرست از انسان

- انسان حیوان ناطق است.
- انسان از تبار میمون است.

در میان انبوه تعاریف، این دو نظریه شاید مشهورترین نظریه‌هایی باشند، که در مورد چیستی انسان شنیده‌ایم. با این که هر دوی این نظرات توسط دانشمندان پس از خود مورد تردید قرار گرفته و حتی رد شدند اما تأثیر اولیه از بیان آن‌ها به حدی زیاد بوده است، که امروزه به عنوان باور عمومی پذیرفته شده‌اند. در نتیجه اثبات درست یا نادرست بودنشان به کاری بسیار سخت تبدیل شده است.

این همه تنوع آراء برای توصیف مهم‌ترین موجود زندگی ما در نوع خودش جالب است. کافی است سری به کتاب‌های فلسفه بزنید، تا با مکاتب فکری متفاوتی آشنا شوید، که هر کدام در عصر خود دنیا را تکان داده و آغازگر جنبش‌های اجتماعی بزرگی بوده‌اند؛ اما خیلی زود تاریخ مصرف‌شان تمام شده و طرفداران خود را با انبوهی از فشارهای روحی، ناامیدی و سرخوردگی تنها گذاشته‌اند.

اولین آجر برای بنا کردن ساختارهای اجتماعی در هر جامعه، ایدئولوژی غالب آن جامعه است و اگر آن ایدئولوژی غلط باشد، «تا ثریا می‌رود دیوار کج!». پس بیراه نیست اگر بگوئیم رفتارهای غیرمتعادل انسان معاصر نتیجه کج‌اندیشی اندیشمندان و متفکران دوره‌های مختلف تاریخی در مورد حقیقت انسان و جهان و تزریق این باورها به جامعه است.

در این مقاله به توضیح برخی دیدگاه‌های نادرست در مورد انسان می‌پردازیم، که خیلی زود تبدیل به یک مکتب شده و مورد پذیرش جامعه جهانی قرار گرفتند. خسارت‌های ناشی از آن‌ها موضوع مقاله دیگری است، که در ادامه خواهد آمد. اگر سیر منطقی مقالات را دنبال کنید، به جمع‌بندی قابل قبولی در این زمینه خواهید رسید.

انسان سنتی و انسان مدرن

«ذات و سرشت انسان به مرور زمان تغییر می‌کند.»

نظر شما دربارهٔ جملهٔ بالا چیست؟ این جمله درست است یا غلط؟ آیا واقعا جوهرهٔ وجود انسان با گذشت زمان عوض می‌شود؟ بین سال‌های 1400 تا 1800 میلادی جنبش مهمی در ایتالیا آغاز شد و به تدریج کل اروپا را فراگرفت. این جنبش که از آن تحت عنوان رنسانس^۱ یاد می‌شود همهٔ جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی جوامع اروپایی را تحت تاثیر قرار داد و پایه‌های تمدن نوین مغرب زمین را بنیان نهاد. مقارن با دورهٔ رنسانس تفکری به نام تجددگرایی یا «مدرنیسم» در اروپا رواج یافت و از دل این تفکر «انسان مدرن» متولد شد. انسان‌شناسی مدرن سعی داشت به جامعهٔ جهانی بقبولاند، که هم‌زمان با تحول در سایر بخش‌ها، انسان نیز متحول شده و انسان مدرن فرد جدیدی است که هویت، خصلت‌ها و گرایش‌هایش با «انسان سنتی» کاملاً تفاوت دارد.

انسان سنتی و قرون وسطایی^۲ تحت تلقینات کلیسای کاتولیک به فردی متعصب و خرافاتی تبدیل شده بود که همه‌جور لذت بردن از زندگی را گناه می‌دانست. کلیسا مروج این عقیده بود که انسان ذاتاً گناهکار است، هیچ اختیاری از خود ندارد و تنها برای خدمت به خدا خلق شده است. تفکر قرون وسطایی منکر استفاده از عقل بود، زیرا چون و چرا کردن‌های عقل را عامل تضعیف ایمان می‌دانست و معتقد بود همین که خداوند از طریق وحی با انسان سخن گفته کافی است و نیازی به استفاده از عقل نیست. این‌گونه افراط‌گری‌ها در عرصهٔ دین‌داری جوامع اروپایی را چشم‌انتظار وقوع تحولاتی کرده بود، که آن‌ها را از بند فشارهای کلیسا برهاند. با وقوع رنسانس و مطرح شدن گفتمان مدرنیسم شرایط برای چنین تحولی فراهم شد.

هم‌زمان با شکل‌گیری رنسانس متفکران غربی تلاش کردند روح آزادی و خودمختاری انسان را که در قرون وسطی از دست رفته بود به او برگردانند، اما متأسفانه به جای اصلاح تفاسیر کلیسا از دین‌داری اصل دین‌داری را انکار کردند. بنابراین خیلی

¹ <https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B1%D9%86%D8%B3%D8%A7%D9%86%D8%B3>

² https://fa.wikifeqh.ir/%D9%82%D8%B1%D9%88%D9%86_%D9%88%D8%B3%D8%B7%DB%8C

زود اندیشه‌ای به نام «اومانیسم» یا «انسان‌گرایی» در بستر مدرنیسم شکل گرفت و مورد پذیرش واقع شد. اندیشه‌ای که وجود خدا را به کلی انکار می‌کرد و انسان را محور جهان و مالک کل هستی می‌دانست.

در مکتب اومانیسم که از مؤلفه‌های اصلی جهان مدرن به شمار می‌آید، ملاک و معیار تشخیص حق دستورات خداوند نیست، بلکه عقل انسان است. انسان مدرنی که در این فلسفه در جای خدا نشست، فقط چیزهایی را می‌پذیرد که در چارچوب عقل و تجربه‌اش می‌گنجد و هر چیزی که با عقل قابل توجیه و یا به وسیله علوم تجربی قابل اثبات نباشد را انکار می‌کند. در نگاه انسان مدرن مفاهیمی چون خدا، عالم غیب، فرشته‌ها، جهان آخرت و مفاهیم مشابه هیچ جایگاهی ندارند، چون نمی‌توان به وسیله علوم تجربی اثباتشان کرد. ایدئولوژی مدرن در تلاش است که ثابت کند، دستورات دین تحجرآمیزند و در جهان امروز جایگاهی ندارند و عقل انسان معاصر به تنهایی برای اداره زندگی خود و جهان اطرافش کافی است.

این ایدئولوژی که هنوز هم طرفداران خاص خودش را دارد، به تدریج متناسب با فرهنگ و اعتقادات جوامع مختلف کانالیزه شد و مثلاً در ایران دیدگاهی ایجاد کرد تحت این عنوان که: «اسلام دین 1400 سال پیش و مخصوص جوامع عرب بوده و تناسبی با نیازهای امروز جامعه ایرانی ندارد».

انسان پست‌مدرن

«انسان پست‌مدرن بیابان‌نشینی است، با یک زندگی راکد و بی‌روح و هیچ قله و آرمان بلندی سراغ ندارد، که به سمت آن حرکت کند.» این تعبیر شاید بهترین تعبیری باشد که در مورد زندگی انسان‌ها در جهان امروز می‌توان بیان کرد.

در اواخر دهه 1960 جنبشی جدید به نام «پست‌مدرنیسم» در فرانسه شکل گرفته و گسترش یافت. همراه با این جنبش جامعه غربی چهره جدیدتری از انسان را تجربه کرد و به تعبیر میشل فوکو³ «انسانی زاده شد، که مطیع نفس خویش است».

³ https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%DB%8C%D8%B4%D9%84_%D9%81%D9%88%DA%A9%D9%88

این مکتب که پس از مدرنیسم در غرب ظهور کرد، نه تنها اصول و چارچوب مشخصی ندارد، بلکه به شدت اصول‌گریز و چارچوب‌ستیز است، تا جایی که حتی بین بنیان‌گذاران خودش هم تعریف روشنی از آن وجود ندارد. عده‌ای آن را ادامه دهندهٔ مکتب مدرن می‌دانند و عده‌ای هم معتقدند، که اتفاقاً این مکتب آمده تا اصول و مؤلفه‌های مدرنیسم را به چالش بکشد. به هر حال ایدئولوژی پست‌مدرن نیز یک ایدئولوژی صددرصد مادی‌گرایانه است، که مانند مدرنیسم کل هستی را در چارچوب حس و تجربه منحصر می‌کند.

این مکتب به شدت نسبی‌گرا بوده و هیچ دیدگاه ثابتی را در هیچ زمینه‌ای بر نمی‌تابد. از نظر پست‌مدرنیست‌ها اخلاق یک پدیدهٔ کاملاً نسبی است و هیچ معیار خاصی ندارد. ممکن است یک رفتار از نظر شما بد باشد و از نظر من خوب، اما اهمیتی ندارد. هر فردی آزاد است هرطور که دوست دارد زندگی کند و لازم نیست به هیچ اصلی در اجتماع پایبند باشد. این مکتب جایگاهی را که مکتب مدرن برای عقل انسان قائل بود، زیر سؤال می‌برد تا جایی که دیوید هیوم^۴ عقل انسان را بسیار ضعیف‌تر از گرایز او می‌داند و معتقد است این امیال و گرایز هستند که بزرگترین راهنمای بشر در زندگی‌اند.^۵

پست‌مدرنیست‌ها مانند مدرنیست‌ها وجود ذات و هویت ثابت در انسان را انکار می‌کنند، زیرا هر دوی این مکاتب تحت تاثیر نظریهٔ تکامل داروین^۶، انسان را تکامل یافتهٔ حیوانات می‌دانند و معتقدند موجودی که حاصل تکامل گونه‌های پست‌تر از خود است، ذات و جوهرهٔ اصیلی ندارد.

کل زندگی انسان پست‌مدرن در دو کلمهٔ لذت‌جوئی و مصرف خلاصه می‌شود. به عقیدهٔ او «اینجا بهشت است؛ گرچه ممکن است اندوه‌بار، ملال‌آور و سطحی باشد، ولی بهشت است و هیچ بهشت دیگری وجود ندارد».^۷

تبلیغاتی که در تلویزیون می‌بینید، بسیاری از سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی، کتاب‌های موفقیت، برخی سایت‌های روانشناسی و پیج‌های اینستاگرامی نمونه‌های روشنی از تبلیغ سبک زندگی پست‌مدرن‌اند. انسان ایده‌آل در مکتب پست‌مدرن کسی است، که به تناسب اندام و زیبایی‌اش اهمیت فراوان می‌دهد، به فکر لذت بردن از تعطیلات آخر هفته است، مدام به پیشرفت شغلی

⁴https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%AF_%D9%87%DB%8C%D9%88%D9%85

⁵ <http://ensani.ir/fa/article/436997/%D9%BE%D8%B3%D8%AA-%D9%85%D8%AF%D8%B1%D9%86%DB%8C%D8%B3%D9%85-%D9%88-%DA%86%D8%A7%D9%84%D8%B4-%D8%A8%D8%AD%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D9%85%D8%B9%D9%86%D8%A7%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%DA%AF%DB%8C>

⁶<https://fa.wikifeqh.ir/%D9%86%D8%B8%D8%B1%DB%8C%D9%87%20%D8%AA%DA%A9%D8%A7%D9%85%D9%8>

⁷ <https://www.sid.ir/paper/207769/fa>

و افزایش درآمد فکر می‌کند، لوازم خانه‌اش را به‌روز نگه می‌دارد، اوقات فراغت‌اش را در مهمانی‌ها می‌گذراند و خلاصه این‌که دائماً در گردونه‌ی روزمرگی دور خودش می‌چرخد و روز و شب را می‌گذراند. نهایت دغدغه‌ی یک انسان پست‌مدرن پایبندی به حق آزادی عقیده و رفتار برای همه، حفاظت از محیط زیست و حمایت از حقوق حیوانات است، آن‌هم نه برای رسیدن به هدفی متعالی، بلکه فقط برای این‌که کیفیت زندگی خودش را حفظ کند.

انسانی که مکاتب مدرن و پست‌مدرن معرفی می‌کنند یک انسان به شدت معلق، رها و ولنگار است. انسانی بی‌هویت که نه می‌داند از کجا آمده، نه می‌داند چرا آمده و نه به مقصد فکر می‌کند. تنها چیزی که برایش مهم است؛ «لذت بردن از لحظه‌ی حال» است و هرکس و هرچیزی که مزاحم این لذت باشد به راحتی از زندگی‌اش حذف می‌کند، در یک کلام انسانی بی‌گذشته و بی‌آینده است که هویت و جایگاه مشخصی ندارد و در جهان خلقت سرگردان است.

در جامعه‌ی مدرن و پست‌مدرن انسان به دنیا می‌آید، زندگی می‌کند و می‌میرد، بدون آنکه هیچ هدف خاصی داشته باشد!

آنچه گذشت بخش بسیار کوچکی از دیدگاه فلسفه‌ی غرب در مورد انسان و جهان بود. فلسفه‌ی غرب مروج نوع خاصی از سبک زندگی است، که از معماری خانه گرفته تا سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و قطعاً شرح مفصل همه‌ی ابعاد آن از بضاعت یک مقاله خارج است.

ما در این‌جا برخی از دیدگاه‌های مهم فلسفه‌ی غرب در مورد انسان را معرفی کردیم. بررسی تبعات این دیدگاه‌ها در زندگی فردی و اجتماعی موضوع مقاله‌ی آسیب‌های تعریف نادرست از انسان است، که پیشنهاد می‌کنیم حتماً مطالعه کنید و نظرات خود را در بخش دیدگاه‌ها برای ما بنویسید.